

پناهیان: اولین علت دشمنی با پیامبر(ص) حسادت، و اولین عملیات دشمنی، استهزا، بوده است/ استهزاء اولین تیر دشمن است و اگر قدرت مقابله با آن را نداشته باشیم، همان ابتدای نبرد زمین می‌خوریم/ اصلی‌ترین علت دشمنی با مؤمنین حسادت است و این حسادت تا روز آخر ادامه دارد

موضوع سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین پناهیان، در جلسات هفتگی هیئت شهدای گمنام که شهبای جمعه در حسینیه قهرودیه‌ها واقع در خیابان فرهنگ برگزار می‌شود، تاریخ تحلیلی اسلام است. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در **سومین جلسه** را می‌خوانید:

در بحث تاریخ، باید به نقش بسیار جدی و مهم «دشمن» در حیات انسان توجه ویژه شود

- همیشه به ما سفارش شده است کفر را بشناسیم و اساساً ایمان و قرآن را نمی‌توان شناخت مگر اینکه کافران و کسانی که قرآن را انکار کرده‌اند را بشناسیم. در طول تاریخ حیات بشر همیشه دو نیروی مقابل یکدیگر (حق و باطل) وجود داشته‌اند و این نیروی منفی که در مقابل ایمان و خوبی‌ها قرار دارد، حتی قبل از خود انسان آفریده شده است. شخصیت ابلیس یک شخصیت بسیار پررمز و راز است. ابلیس که دشمن بنی آدم است از شش هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم(ع)، وجود داشته (وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ؛ نهج‌البلاغه/خطبه ۱۹۲) و حتی قبل از حضرت آدم(ع) برای دشمنی با او مجهز شده و ابزار خاص این دشمنی را دریافت کرده است. گویا خداوند متعال می‌خواهد به ما بگوید که نقش دشمن در حیات دنیوی انسان خیلی جدی و مهم است و لذا در بحث تاریخ باید به این موضوع، نگاه خاصی داشته باشیم.
- یکی از پیام‌های وجود جریان دشمنی با حیات و سعادت انسان این است که اگر انسان موجودی است که باید قرب خدا را درک کند و در این مسیر باید برای خودش ارزش‌آفرینی کند، این ارزش‌آفرینی باید در متن یک تقابل و درگیری باشد و این دشمنی، در واقع زمینه‌ای است که انسان در بستر آن رشد می‌کند. لذا بی‌توجهی به موضوع «دشمن» در نگاه انسان یکی از مکاید خود ابلیس است و متأسفانه بعضی‌ها دچار این مکر شده‌اند و بدون توجه به دشمن و بدون احساس حضور دشمن و بدون احساس دشمنی نسبت به دشمن، زندگی می‌کنند.

اولیاء، خدا می‌خواستند دشمن را به ما نشان دهند/ امام حسین(ع) در کربلا بیش از خوبی‌های جبهه حق، می‌خواست عمق فجایع جبهه باطل را نشان دهد

- رسالت اولیاء خدا در ارتباط با موضوع دشمن، رسالت بسیار بزرگی بوده است. اولیاء خدا بیشترین درگیری را با دشمن داشته و بیشترین صدمات و مظلومیت‌ها را در راه مبارزه با دشمن تحمل کرده‌اند. وقتی اولیاء خدا در جهت تقرب الی الله الگویی ما هستند، یقیناً در جهت درگیری و مبارزه با دشمن و در تحمل مصائب و مظلومیت‌ها در تقابل با دشمن نیز الگویی ما هستند.
- اولیاء خدا گاهی اوقات بیش از اینکه بخواهند خودشان را به ما نشان دهند می‌خواستند دشمن را به ما نشان دهند. البته دیدن دشمن و درک جریان باطل ساده‌تر از دیدن حضرت دوست و حقائق ناب عالم است. چون دشمن یک موجود زمینی است ولی حضرت دوست یک موجود آسمانی است؛ دشمن خیلی قابل لمس‌تر است تا خدا و حقیقت ولی خدا. یعنی احساس دشمنی و خصومتی که دشمن خدا با خداوند و اولیاء خدا دارد خیلی قابل درک‌تر است و فهمیدن و شناختن این دشمنی، زیاد ایمان به غیب و ریاضت کشیدن لازم ندارد.

- حتی در کربلا هم اباعبدالله(ع) زیاد به دنبال نشان دادن منش و راه خودش نبود، بلکه بیش از آنکه بخواهد خوبی‌های جبهه حق را در کربلا به نمایش بگذارد می‌خواست عمق فجایع جبهه باطل را نشان دهد. لذا قومی که در کربلا مقابل حضرت قرار گرفتند، قوم ویژه‌ای بودند. گویا کربلا بیشتر محل نمایش اشقیاء است و فهم کربلا بیشتر به شناخت جبهه باطل وابسته است.
- شناختن دشمن با آنکه ساده‌تر است اما خیلی مورد غفلت است. البته آدم کمی دقت کند جریان باطل را می‌بیند و می‌فهمد، ولی غیر از غفلت عامل دیگری هم در نفهمیدن جریان باطل کمک می‌کند و آن این است که انسان خودش چیزی از جنس جریان باطل شده باشد و شباهت با دشمنان حق پیدا کرده باشد؛ این جور آدم‌ها معمولاً خیلی علاقه دارند وجود دشمن و پلیدی او را انکار کنند.

شاید اوج مقدمه‌سازی برای ظهور حضرت، در اوج معرفت جهانیان نسبت به دشمنان بشریت باشد/در

مطالعه تاریخ اسلام، بررسی علت و شیوه دشمنی با رسول خدا(ع) خیلی محوری است

- همان‌طور که در جریان «حضور یک دشمن سرسخت به نام ابلیس در کنار حضرت آدم»، می‌توان محوری‌ترین پیام‌ها را مشاهده کرد و همان‌طور که در جریان تقابل «قابیل و هابیل» شناخت دشمنی قابل برای ما اهمیت کلیدی دارد، وقتی به زمان پیامبر اکرم(ص) می‌رسیم و می‌خواهیم تاریخ مکه را مطالعه کنیم، برای ما خیلی اهمیت پیدا می‌کند که چه کسانی چرا و چگونه با رسول خدا(ص) مقابل کردند. یعنی اهمیت دشمنان پیامبر گرامی اسلام(ص) و آنانکه ایمان نیاوردند برای ما خیلی زیاد می‌شود. خصوصاً در زمان ما که حضور دشمن و دشمنی‌هایش با ما و درگیری ما با او خیلی روشن است.
- ناآرامی موجود در زمان ما ناشی از ناآرامی دشمن است و این دشمن دارد با آشکار کردن دشمنی‌هایش، ناخواسته کاری می‌کند که پلیدی او را به وضوح بشناسیم. شاید بتوان گفت که اوج مقدمه‌سازی برای ظهور حضرت، در اوج معرفت جهان بشریت نسبت به دشمنان حقیقت است. یعنی بیش از آنکه به دنبال شناخت و معرفت نسبت به خود حضرت باشیم، برویم و دشمن را بشناسیم. اگر در دشمن‌شناسی رشد کنیم بهتر می‌توانیم خود را به معرفتی در حد و اندازه مقدمه‌سازان ظهور و بلکه سربازان حضرت برسانیم.
- معنای ظهور، ورق خوردن تاریخ حیات بشر است که آنچه قبل از ظهور بوده می‌تواند نسبت به آنچه بعد از ظهور خواهد آمد، همه در یک فصل قرار بگیرد. در واقع بعد از ظهور، وضعیت دشمن به یک جایی خواهد رسید که عصری به نام عصر پس از ظهور خواهیم داشت. گویا حیات بشر با وجود یک دشمن آغاز می‌شود که با ابناء بشر دشمنی می‌کند، و این حیات بشر به جایی ختم می‌شود که بشریت، دشمن خود را شناخته و توانسته است از سد آن عبور کند. در این صورت طبیعی است که این دشمن خطرناک، در لحظات آخر عمر خود، دشمنی‌هایش را به اوج برساند.
- از اول خلقت انسان تا بعثت پیامبر اسلام(ص) و تا زمان ما یکی از محوری‌ترین نکات حیات بشر، دشمنانی هستند که برای بشریت قابل تصور بوده و در عالم واقع هم تحقق پیدا کرده‌اند. در نتیجه، اگر انسان بخواهد انسان باشد باید دشمن خود را بشناسد و اگر بخواهد درست زندگی کند، باید در متن یک درگیری زندگی کند و اگر بخواهد جامعه بشری را به آن نقطه نهایی سعادت، یعنی ظهور حضرت برساند، باید از سد این دشمن تاریخی بگذرد؛ یعنی باید ابلیس و تمام ابلیسیان را در جهان نابود کند. البته این امر بدون معرفت و بدون استعداد قابل تحقق نیست، باید این داستان دشمنی دیرپای دشمنان بشریت به گونه‌ای پایان پذیرد که دیگر قابل بازگشت نباشد.

سؤال زمانه ما: آیا می‌توانیم جریان سهمگین دشمنی با بشریت و همه انبیاء الهی را به پایان برسانیم یا نه؟

- سؤال زمانه ما از ما این است که آیا ما می‌توانیم به این درگیری و دشمنی با همه انبیاء الهی پایان دهیم؟ آیا می‌توانیم جریان پیوسته و سهمگین دشمنی با بشریت را به پایان برسانیم یا نه؟ اگر ما می‌خواهیم این درگیری را تمام کنیم باید در متن این درگیری حضور پیدا کنیم. ما باید در متن زندگی خودمان، زندگی «یک مبارز با دشمن» و یک زندگی مجاهدانه در درگیری مداوم با دشمن را طراحی کنیم که به آن، زندگی انقلابی، چریکی و غیرغافلانه می‌گویند، و روحیه انقلابی‌گری از همین‌جا آغاز می‌شود و حتی عرفان و معنویت نابی که ما نیاز داریم هم در همین‌جا معنا پیدا می‌کند.
- امروز حتی اگر احتمال آخراً زمان بودن هم وجود نداشت، و اگر شرایط کاملاً عریان دشمنی‌های سخت با خودمان را هم نمی‌دیدیم و مثلاً اگر در پانصد سال پیش از این زندگی می‌کردیم، باز هم باید به مسأله دشمنی با بشر توجه می‌داشتیم و باید یادمان می‌بود که حیات انسان با دشمنی ابلیس با آدم و حیات جامعه بشری با دشمنی قابیل با هابیل آغاز شد. در آن زمان هم اگر مؤمن به امیرالمؤمنین (ع) بودیم باید می‌دانستیم که مظلوم‌ترین قوم تاریخ هستیم درحالی که بیشترین حق با ماست. و البته الان و در این فضایی که هستیم، دیگر این مظلومیت‌ها مضاعف شده است.

اولین کلمه خدا در امر به دعوت علنی پیامبر(ص) از آغاز یک درگیری تمام عیار حکایت می‌کند

- حالا که امر دشمنی جریان باطل با جریان حق یک امر محوری در حیات بشر است ما در بررسی تحلیلی تاریخ اسلام نیز این موضوع را یکی از موضوعات دارای اولویت می‌دانیم و به علل و نحوه دشمنی با پیامبر می‌پردازیم. جلسه قبل به یکی از علل کلیدی دشمنی یعنی حسادت اشاره کردیم و در این جلسه نگاهی به اصل درگیری می‌افکنیم.**
- می‌دانید وقتی پیامبر اکرم (ص) دعوت خود را علنی کردند، با چه کلمه‌ای و با چه امری از جانب پروردگار دعوت خود را آغاز کردند؟ خداوند متعال در آغاز دعوت علنی پیامبر(ص) به ایشان دستور می‌دهد که: «فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر/۹۴) «فَأَصْدَعْ» حکایت از آغاز یک درگیری دارد؛
- «صَدْعٌ» به معنای شکاف و شکستگی در اجسام سخت، مثل شیشه و آهن گفته شده. و فعل آن به معنای شکستن، و همچنین ایجاد شکاف و تفرقه به کار برده شده است. (راغب در المفردات و مصطفوی در التحقيق) و نیز گفته‌اند: معنای اصلی و مشترک در مشتقات آن، ایجاد شکاف در موارد مهم و امور سخت، مادی باشد یا روحانی (و التحقيق أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو القطع في امور مهمّة أو صلبة مادياً أو معنویاً، والشقّ كما مرّ هو الانفراج المطلق؛ التحقيق و تفسیر روشن) و آشکار کردن را به این مناسبت صدع می‌گویند که سخن آشکار ایجاد تفرقه و جدایی می‌کند. لذا صدع در «فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» در واقع به معنای سخن آشکاری است که باعث اختلاف و در نتیجه درگیری می‌شود. گویا یک بار روانی خاصی برای کلمه «فَأَصْدَعْ» می‌توان قایل شد. بار روانی این کلمه به ایجاد درگیری بر می‌گردد، یعنی سخنی که اگر آشکار شود، عوارضی دارد و به درگیری منجر می‌شود. لذا در جمله بعدی همین آیه از جهت مقابل یعنی از مشرکین سخن گفته می‌شود و می‌فرماید: «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» یعنی از مشرکین اعراض کن.
- در آیه بعدی هم می‌فرماید: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (حجر/۹۵) یعنی ما مسخره کنندگان را از سر راه تو بر می‌داریم و کمک می‌کنیم آنها به تو ضربه‌ای نزنند. یعنی از همان آغاز دعوت، خداوند از مبارزه و خط و نشان کشیدن نسبت به دشمنان صحبت می‌کند و آیه

کریمه از آغاز یک درگیری تمام عیار حکایت می‌کند که با استهزاء و مسخره کردن و سخنان آزاردهنده از سوی دشمن آغاز می‌شود. لذا در دو آیه بعد می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَصِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ» (حجر/۹۷) یعنی ما می‌دانیم که تو در سینه خودت از آنچه که آنها می‌گویند رنج می‌کشی و سینه‌ات از گفته آنها تنگ می‌شود. یعنی مظلومیت و رنج در این مبارزه یک امر طبیعی است.

حیات بشر در متن درگیری طراحی شده و دین ما هم در متن درگیری تولد یافته/ آیا باید با روحیه نبرد زندگی کنیم؟

- مفسرین می‌گویند دعوت علنی پیامبر(ص) با این آیه کریمه آغاز شد و با آغاز دعوت علنی، درگیری‌ها و دشمنی‌ها با پیامبر(ص) شروع شد و این چند آیه نیز به برخی ابعاد درگیری اشاره می‌فرماید. این قرآن است که وجود دشمنی‌ها و درگیری‌ها را بیان می‌فرماید.
- حیات بشر در متن درگیری طراحی شده و دین ما هم در متن درگیری تولد یافته است و خصوصاً امروز می‌بینیم که این درگیری‌ها دارد به اوج خودش می‌رسد و به ما وعده داده‌اند که یک روز این درگیری به پایان خواهد رسید و علائمش را در روایات به ما گفته‌اند و ما برخی از این علائم را احساس می‌کنیم. آیا این درگیری قرار است در زمان ما به پایان برسد؟! اگر این‌طور باشد معنایش این است که این درگیری در زمان ما به اوج خودش خواهد رسید.
- وقتی زندگی انسان بدون درگیری نیست، آیا دین بدون درگیری امکان دارد؟ شما به هشت سال دفاع مقدس خودمان نگاه کنید؛ بلافاصله بعد از اینکه یک حکومت اسلامی در ایران برقرار شد، یک جنگ خانمان سوز و تقریباً جهانی برای این ملت پیش آمد. واقعاً فکر می‌کنید بر اساس تدبیر الهی و الطاف خفیه الهی چرا این جنگ برای ما حادث شد؟ اگر بخوایم به مسأله جنگ تحمیلی ساده نگاه کنیم، می‌گوییم؛ یک دشمن نادانی (به نام صدام) این جنگ را شروع کرد و هشت سال ما را درگیر جنگ کرد و بعد هم خودش نابود شد. ولی اگر بخوایم عمیق‌تر نگاه کنیم یاد این سخن امام(ره) می‌افتیم که جنگ را از الطاف خفیه الهی می‌دانستند. هم تولد انقلاب ما توأم با دشمنی بوده و هم آغاز تثبیت نظام توأم با دشمنی‌های سخت‌تر بوده است. آیا این به ما نشان نمی‌دهد که باید با روحیه نبرد زندگی کنیم و خودمان را در این فضا ببینیم؟ حتی امروز هم امدادهای غیبی الهی در اطراف ما خودشان را دارند در جنگ‌های ظالمانه و خانمان سوز نشان می‌دهند؛ جنگ‌ها و جنایت‌هایی که نمونه آنها در تاریخ کم بوده است.

امیرالمؤمنین(ع): کسی که بی‌خیال نسبت به دشمن بخوابد، زیر لگد دشمن بیدار خواهد شد

- به نظر شما، الان این تروریست‌های سوریه چرا خودشان از جنایت‌های خود فیلم‌برداری می‌کنند و این فیلم‌ها را منتشر می‌کنند؟ در حالی که می‌دانند این کار باعث می‌شود که حتی سنی‌های سوریه و سایر نقاط دنیا هم از آنها متنفر شوند، ولی باز هم این کار را انجام می‌دهند؛ شاید به خاطر این است که می‌خواهند رعب و وحشت ایجاد کنند. اما یکی از تحلیل‌هایش هم این است که این از الطاف خفیه الهی است تا ما تکلیف خودمان را بدانیم و نحوه زندگی خود را مشخص کنیم.
- امروز فضای زندگی ما شبیه کسی است که در حالت آماده‌باش قبل از مسابقه و یا قبل از عملیات قرار دارد. اگر برای زندگی خودمان برنامه‌ای «در جهت آماده‌باش برای یک مسابقه به سوی نبرد نهایی» داشته باشیم، ضرر نخواهیم کرد. اگر بی‌خیال و بدون نگاه به دشمن زندگی کنیم باید بدانیم که طبق فرمایش امیرالمؤمنین(ع) «کسی که بی‌اعتنا به دشمن بخوابد زیر لگد و پای دشمن از خواب بیدار می‌شود» (و لَا تَنَاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرَبُوا بِالْخَسَفِ وَ تَبُوءُوا بِالذَّلِّ وَ يَكُونُ نَصِيبُكُمْ الْأَخْسَ وَ إِنَّ أَخَا الْخَرْبِ الْأَرْقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنْمَ عَنْهُ؛ نهج البلاغه/نامه ۶۲)

- بعضی‌ها خیلی علاقمند هستند که روحیه انقلابی را نابود کنند. اینها در کارهای فرهنگی‌شان ما را به سرگرمی‌ها دعوت می‌کنند، و سعی می‌کنند توجه ما را از نبرد اصلی حیات بشر منحرف کنند. در حالی که این روحیه آمادگی برای نبرد و دفاع، باید در انسان وجود داشته باشد؛ اصلاً همین حسن درگیری که از سنین پایین در کودکان وجود دارد که باعث می‌شود به کشتی گرفتن و به چیزهایی مثل تفنگ علاقمند باشند، برای چیست؟ برای اینکه انسان واقعاً باید یک عمر با درگیری زندگی کند. حتی بعد از ظهور حضرت هم که طبق روایات، ابلیس و دشمن خارجی از بین می‌رود، باز هم درگیری انسان با دشمن درونی یعنی نفس اماره خودش ادامه خواهد داشت و این درگیری تا لحظه آخر زندگی در این دنیا ادامه خواهد داشت. از امام صادق(ع) پرسیدند: «مسیر رسیدن به راحتی چیست؟ حضرت فرمود: در مخالفت با هوای نفس. پرسیدند: انسان چه موقع به راحتی خواهد رسید؟ حضرت فرمود: اولین روزی که وارد بهشت شود؛ و قیل لَهْ اِنَّ طَرِيقَ الرَّاحَةِ فَقَالَ عَ فِي خِلَافِ الْهُوَى قِيلَ فَمَتَى يَجِدُ عَبْدُ الرَّاحَةِ فَقَالَ عَ عِنْدَ اَوَّلِ يَوْمٍ يَصِيرُ فِي الْجَنَّةِ» (تحف العقول/ص ۳۷۰)

در مطالعه تاریخ اسلام باید دشمنی‌ها با پیامبر(ص) را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین محورهای تاریخ اسلام مطالعه کرد

- حتی اگر زمانه ما این زمان نبود و می‌خواستیم تاریخ اسلام را مطالعه کنیم باز هم باید محور دشمنی‌ها با پیامبر(ص) را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین محورهای تاریخ اسلام، مطالعه می‌کردیم و البته شرایط زمانه امروز ما به صورت مضاعف دارد ما را به مطالعه موضوع دشمنی‌ها دعوت می‌کند.

- چرا در آغاز بحث تاریخی خود (در جلسات قبل)، به سراغ خوبی‌های عرب جاهلی رفتیم؟ برای اینکه می‌خواستیم این دشمن را خوب بشناسیم و برای شناخت دشمن، باید علاوه بر بدی‌های او، خوبی‌های او را هم در نظر بگیریم. برخی از فیلم‌سازان و رمان‌نویس‌ها وقتی می‌خواهند یک کاراکتر منفی را به تصویر بکشند، او را تماماً بد و سیاه نشان نمی‌دهند بلکه یک‌سری خوبی‌ها و فضیلت‌هایی هم در آن کاراکتر قرار می‌دهند و این یک واقعیت است که آدم‌های بد و جنایتکار تاریخ هم خوبی‌هایی در شخصیتشان داشته‌اند. مثلاً خود ابلیس، شش هزار سال عبادت خدا را در پرونده دارد و این کم نیست! از طرفی معنای دقیق بد بودن او را نشان می‌دهد.

- کسانی که در جامعه زمان بعثت پیامبر اکرم(ص) زندگی می‌کردند، آدم‌هایی نبودند که تماماً منفی و سیاه باشند. باید این جامعه را شناخت و فهمید که در این جامعه دشمنی کردن با پیامبر گرامی اسلام(ص) چگونه شکل گرفته است؟ اگر وجود چیزی به نام دشمن برای حیات و رشد انسان خیلی مهم است، این دشمن را باید دقیق مطالعه کرد. ما تاریخ پیامبر گرامی اسلام(ص) را در درگیری با کسانی می‌بینیم که از همان اول با پیامبر(ص) دشمن نبودند و حتی تا قبل از بعثت پیامبر(ص) به ایشان احترام می‌گذاشتند و لقب «امین» به ایشان داده بودند.

اولین علت دشمنی با پیامبر(ص) حسادت، و اولین عملیات دشمنی، استهزاء بوده است

- در جلسه قبل به علت یا منشأ اصلی دشمنی با پیامبر(ص) پرداختیم و گفتیم که این دشمنی چیزی از جنس حسادت بوده است. بحث وابستگی به فرهنگ پیشینیان و انس و عادت به بتها و اینکه برایشان سخت بود که انس خود را تغییر دهند چندان مطرح نبوده و هر چند این مسائل را به عنوان بهانه مطرح می‌کردند ولی در ورای همه اینها همان موضوع حسادت به پیامبر(ص) مطرح بوده که بعداً در قالب

این بهانه‌تراشی‌ها تجلی پیدا کرده است. حتی بحث لذت‌جویی یا کامجویی از گناه هم هرچند بعضاً به عنوان بهانه مطرح می‌شده است، ولی غالباً علت اصلی همان حسادت بوده است. این دشمنی بر مبنای حسادت شکل گرفته است، و البته در کنار این حسادت یک مقدار جهالت، برخی مظاهر حب‌الدنیا و ... هم بوده است ولی اینها نکات فرعی است و اصل ماجرا این است که این حسادت به پیامبر(ص) موجب عدالت با ایشان شده است.

- حالا می‌خواهیم ببینیم اولین ویژگی دشمنان پیامبر(ص) در رفتارشان یا اولین مرحله عملیات دشمنی با پیامبر(ص) چه بوده است؟ اولین عملیات دشمنی، «مسخره کردن» یا «ستهزاء» بوده است. یعنی اولین علت دشمنی، حسادت و اولین عملیات دشمنی، استهزاء بوده است. لذا خداوند بعد از اینکه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که دعوت خود را علنی کند، بلافاصله می‌فرماید: «ما شر استهزاءگران را از تو کوتاه می‌کنیم؛ اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (حجر/۹۵)

- خداوند می‌فرماید: «افسوس و دریغ بر این بندگان! هیچ رسولی نزدشان نیامد مگر آنکه او را استهزاء و مسخره می‌کردند؛ یا خَسْرَةٌ عَلَيَّ الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (یس/۳۰) داستان مسخره کردن انبیاء و انواع و اقسام آن را خداوند در قرآن کریم بیان فرموده است (به عنوان مثال به سوره مؤمنون مراجعه کنید) بهانه‌های استهزاء هم متفاوت بوده است. مثلاً وقتی حضرت نوح(ع) مأمور می‌شوند در یک سرزمین خشک که با دریاها فاصله داشت، کشتی بسازند، همین بهانه خوبی برای استهزاء کنندگان بود که «چرا در این سرزمین خشک، کشتی می‌سازی؟!» (وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ؛ هود/۳۸)

مسخره کردن مؤمنین اولین مرحله دشمنی با آنهاست/ استهزاء اولین تیر دشمن است و اگر قدرت مقابله با آن را نداشته باشیم، همان ابتدای نبرد زمین می‌خوریم/ اصلی‌ترین علت دشمنی با مؤمنین حسادت است و این حسادت تا روز آخر ادامه دارد

- خداوند در ابتدای قرآن نیز در بحث مربوط به درون جامعه دینی و درباره منافقین می‌فرماید که آنها مؤمنین را استهزاء می‌کنند. (وَ اِذَا قُلُوْا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا قَالُوْا ءَاْمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلَىٰ شِيَاطِنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ * اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَاِيْمَانُهُمْ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۴ و ۱۵)) بحث استهزاء آن قدر فراگیر و مهم است که حتی در زمان خودمان می‌بینیم که جوانان ما بعضاً از ترس استهزاء دیگران، حجاب خود را ضعیف می‌کنند و یا از رفتن به نمازخانه و نماز خواندن صرفنظر می‌کنند. در ماهواره‌ها نیز می‌بینیم که محور برنامه‌هایشان استهزاء مقدسات و استهزاء خط ناب اسلامی است. این استهزاء جریان اسلام ناب را رها نمی‌کند. البته استهزاء مؤمنین توسط دشمنان، فقط آغاز ماجراست و در مراحل بعدی ممکن است به بریدن سر مؤمنین هم منجر شود، کما اینکه امروز در منطقه شاهد این مسأله هستیم.

- مسأله استهزاء آن قدر جدی است که وقتی رسول خدا(ص) در مرحله اول دعوت خود، خویشاوندان نزدیک خود را دعوت کردند (وَ اَنْزِلْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ؛ شعراء/۲۱۴)، در آن زمانی که قبیله‌گرایی رواج داشت و به طور طبیعی انتظار می‌رفت که خویشاوندان نزدیک پیامبر(ص) برخورد خوبی با ایشان داشته باشند، باوجود اینکه پیامبر اکرم(ص) با کلمات خیلی صمیمانه‌ای با آنها سخن گفتند، اما بعد از اینکه حضرت دعوت خود را بیان کردند، آنها با تمسخر و استهزاء با پیامبر(ص) برخورد کردند، خصوصاً بعد از اینکه علی(ع) را (که در سنین نوجوانی بودند) در همان جلسه به عنوان وصی خود انتخاب کردند، آنها بیشتر تمسخر کردند.(تفسیر المیزان و نمونه، ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعراء)

- استهزاء اولین تیر دشمن است و اگر با این پدیده آشنا نباشیم و قدرت مقابله با آن را نداشته باشیم، همان ابتدای نبرد، به زمین می‌خوریم و اصلاً به مراحل بعدی نمی‌رسیم. وقتی خواستیم دشمن را بشناسیم، یکی حسادت دشمن و دیگر، استهزاء دشمن را نباید فراموش کنیم. این دو نکته، بسیار مهم و قابل تأمل هستند. اینکه دشمنان ثروتمند هستند و ثروتمندان می‌خواهند فقرا را غارت کنند، یک موضوع فرعی است. اینکه دشمنان لذت‌جو هستند و می‌خواهند از طریق حرام و بی‌بندوباری لذت‌طلبی کنند هم یک موضوع فرعی است. اصلی‌ترین علت دشمنی، حسادت است و این حسادت تا روز آخر ادامه دارد. مثلاً زبیر به خاطر همین حسادت به علی(ع) بود که بدبخت شد. بعد از جنگ جمل و کشته شدن زبیر، امیرالمؤمنین(ع) سابقه سوء زبیر را که کسی نمی‌دانست آشکار کرد و فرمود: زبیر از فلان مأموریتی که در زمان رسول خدا(ص) من و ایشان با همدیگر داشتیم نسبت به من حسادتی در دلش داشت و کارش را به اینجا کشاند. (ثم تفرس [امیرالمؤمنین(ع)] فی وجه الزبیر وقال: لقد کان لک برسول الله صحبة و قرابة، و لکن الشیطان دخل منخریک فأوردک هذا المورد. ثم قال علیه السلام: أما والله لولا ما کان من أمر حاطب بن أبی بلتعنة، ما اجترأ الزبیر علی قتالی [الجمل للمفید/ ۳۸۹] ویشیر بأمر ابن بلتعنة إلی رسالته إلی أهل مکة بعزم النبی علی فتحها، بعث بها مع امرأة أختها فی شعرها، وأخبر بها النبی فأرسل علیا والزبیر علیها فأنکرت وصدقها الزبیر ورجع عنها فقال علی: یخبرنا النبی وأنت تقول: لا کتاب معها؟! واستخرجها منها، فحسده الزبیر علیها موسوعة التاریخ الاسلامی/ ۴/ ۶۲۰)
- اتفاقاً آقای زبیر، کسی بود که در کلاس استهزاء هم خوب شرکت نکرده بود و قدرت تحمل استهزاء دیگران را نداشت. در جریان جنگ جمل، زبیر توسط علی بن ابیطالب(ع) متقاعد شده بود که دست از جنگ بکشد، چون امیرالمؤمنین(ع) به زبیر یادآوری کرد که قبلاً پیامبر اکرم(ص) به او درباره چنین روزی هشدار داده بودند. اما بعد از اینکه حق برای زبیر آشکار شد و خواست جنگ را رها کند و برود، با تحریک پسرش دوباره به جنگ متمایل شد و گفت: اگر جنگ را رها کنم، زنان بصره مرا مسخره خواهند کرد و خواهند گفت که او ترسو است و از جنگ می‌ترسد! (فقال: کفر عن یمینک، لئلا یتحدثن نساء قریش، أنك جبنت و ما کنت جببان. قال: صدقت اذاً...! وقعة الجمل/ص ۱۳۰) یعنی زبیر نتوانست تمسخر قوم خود را تحمل کند و به خاطر همین به جهنم رفت!
- برای بعضی‌ها خیلی مهم است در مسیر دینداری مورد تمسخر و استهزاء قرار نگیرند، لذا یک جوری زیرآبی می‌روند که هم دینداری خود را کرده باشند و هم اینکه هیچ کس آنها را مسخره نکند! در حالی که وقتی رسول خدا(ص) را این قدر در راه خدا، مسخره کرده‌اند، آیا درست است که ما بخوایم به هر شیوه‌ای از مسخره شدن فرار کنیم؟!
- اما در میان همه تمسخرها که نسبت به اولیاء خدا روا می‌داشتند استهزاء اهل بیت ابا عبدالله الحسین(ع) در مسیر کوفه و شام دردناک‌تر از همه است ...

